

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم أجمعين.

کلام در این بود که نظام تعدد قاضی چه جایگاهی در فقه دارد؟ عرض شد که در نظام تعدد سه صورت متصور است و صورت سوم هم شامل چهار قول بود که بحث کردیم.

1- دلیل پنجمی که در مسأله فرموده‌اند، تشبیه باب قضاء به باب شهادت است. کما این که مرحوم فخر المحققین ابن علامه در ایضاح (ج 4 ص 300) همین مطلب را بیان کرده است، می‌فرماید: چطور در شهادت (که خود از باب قضاء است) شما می‌گویید باید دو نفر شهادت بدهند و هر دو که مطابق هم شهادت دادند تأثیر می‌گذارد، این جا هم بگوییم اگر زید به یک نتیجه‌ای در قضاء برسد و عمرو به نتیجه‌ای دیگر، قضاء محقق نمی‌شود کما این که در باب شهادت «بدون اجتماعهما علی شیء واحد» بینه محقق نمی‌شود.

البته به نظر می‌رسد که این دلیل، مصداق قیاس است و در باب بینه نصوص هست که باید در جایی شهادت یک نفر و در جایی شهادت دو نفر و در جایی شهادت چهار نفر لازم است تا موضوعی ثابت بشود و اما نصی که در باب بینه می‌گوید: قول العدلین حجة مناط منصوصی ندارد تا شما بخواهید بگویید که ما بر اساس لحن خطاب یا احیاناً بر اساس فحوای خطاب می‌خواهیم دلیلی که در باب بینه هست را تنقیح کنیم و بگوییم همان ملاک در باب قضاء جریان دارد. این که در باب بینه به موجب نص شهادت عدلین لازم است در حقیقت تابع نص خودش است، علتی هم در این نصوص نیامده و قیاس کردن بدون این که علت منصوصی باشد که قابلیت تنقیح مناط درست بکند، مصداق همان قیاس ناصواب است لذا به نظر می‌رسد که این مطلب تمامی نیست که باب قضاء را به باب شهادت تنظیر کنیم.

ضمن این که به نظر می‌رسد قیاس، مع الفارق است چون باب قضاء، باب ولایت است و در باب ولایت، ولایت صغری را نازل منزله ولایت کبری قرار می‌دهند در نتیجه اصل در آن تفرد و انفراد است نه اشتراک، خلافاً لباب البینه که اصل در آن تعدد است و آن جایی که چیزی به شهادت شاهد واحد بخواهد ثابت شود،

يحتاج الى الدليل والا ملاك اين است که قول العدلين حجة نه قول عدل واحد. يعني در حقيقت مقايسه اين دو باب با هم، مع الفارق است.

بر اين مبنا قول مرحوم فخر المحققين تمام نيست.

گفتيم در مسأله چهار قول است. قول دوم در مسأله قول به عدم جواز است، يعني نظام تعدد قاضي ما در اسلام نداريم، «هل يجوز نصب قاضيين في البلد الواحد على وجه التشريك في ولاية القضاء؟ لا يجوز» اين قول عدم جواز ناظر به دو صورت اول نيست که تحديد به زمان، مکان و موضوع بود که گفتيم مخالفی ندارد که هر دو قاضي در عرض همه جدا و منفردا صالح باشند ولي اين که سه قاضي در دادگاه بنشينند و اظهارات افراد را استماع کنند و با هم ادله را ببينند و نتيجتا وفاق به رأی پيدا کنند و یکی انشاء رأی کند مورد بحث و بررسی است که در اين جا قائل می گوید: لايجوز. قائلش مرحوم علامه حلی در برخی از آثار است از جمله جناب علامه در تحرير (ج 2 ص 181) و در ارشاد (ج 2 ص 139) می فرمايند چنين تشريکی در قضاء جايز نيست.

دلایلی که مطرح فرموده اند:

1- اولاً چنين تشريکی با فلسفه جعل قاضي در تنافی است، «ان الامام نصب شخصا للقضا في بلد لفصل الخصومه بين الخصوم و التنازع بين المتنازعين.» قضایي که چنين فلسفه ای دارد، چنين تشريکی موجب فصل خصومت نمی شود، چون اگر بخواهند نظر مخالف را با مراجعه به شخص یا خود امام ثالث رد کنند با فلسفه قضاء که سرعت هم در آن مطلوبيت دارد سازگار نيست و به اطاله دادرسی منجر می شود که چنين چیزی در شريعت، درست نيست. يعني اين اطاله دادرسی و معطلی مطلوب شارع نيست.

خلاصه اين که قول دوم می فرمايد: جايز نيست که ما فرض تشريك در ولايت القضاء داشته باشيم و دليل اول اين شد که اين با فلسفه جعل قاضي منافات دارد چون از موجبات اطاله دادرسی است.

و الحمد لله رب العالمين